

دوربین

علفزار کیت



علفزار کیت

دیوید آلموند
مترجم: ریحانه جعفری

علفزار کیت

سرشناسه: آلموند، دیوید، ۱۹۵۱ - م.
Almond, David

عنوان و نام پدیدآور: علفزار کیت/ نویسنده دیوید آلموند؛
مترجم: ریحانه جعفری

ویراستار: زهرا سادات رضوی

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۲۸۸ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۹۶-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Kit's wilderness.

موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۰م.

موضوع: Young adult fiction, English-- 20th century

شناسه افزوده: جعفری، ریحانه، ۱۳۴۱ - مترجم

رده بندی کنگره: PZV

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۶۲۱۴۵

طراح گرافیک متن: نسیم نوریان - آزاده توماج‌نیا

چاپ اول: ۱۴۰۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۹۶-۳

Kits's Wilderness: Copyright © 1999 David Almond
Cover adapted from sad boy © RimDream/
Shutterstock; Child laborers portrayed © Everett
Collection/Shutterstock.

Persian edition © Houpaa Books & Qoqnoos
Publishers, 2022

All rights reserved.

نشر هوپا و ققنوس با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب
قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز
انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن
قرارداد از آژانس ادبی نویسنده‌ی آن، David Almond،
خریداری کرده‌اند.

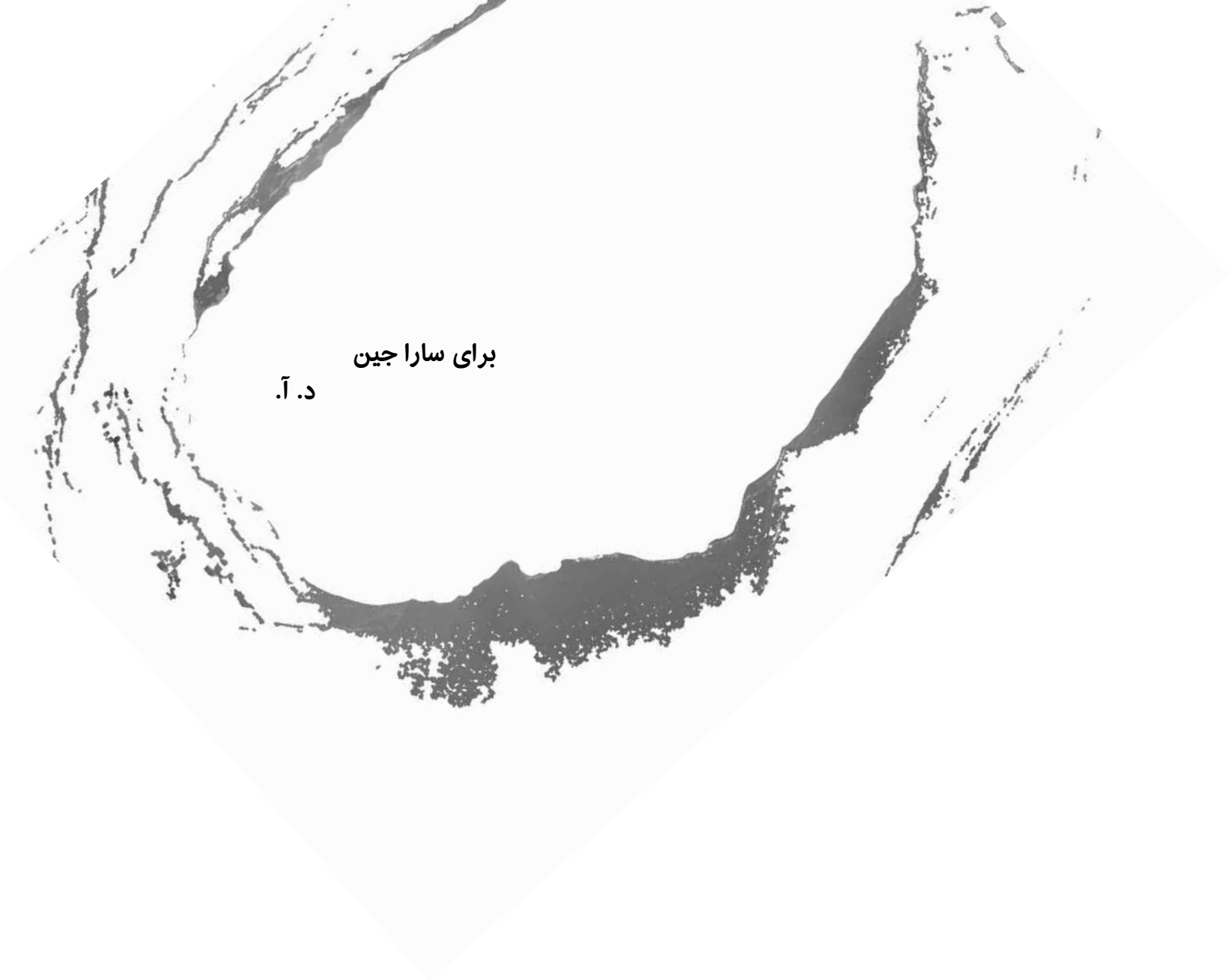
رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» و «انتشارات ققنوس» از نویسنده‌ی
کتاب، دیوید آلموند، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی
در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم
نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده‌اند.
اگر هر ناشری غیر از هوپا و ققنوس، این کتاب را به زبان
فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و
رضایت دیوید آلموند این کار را کرده‌است.

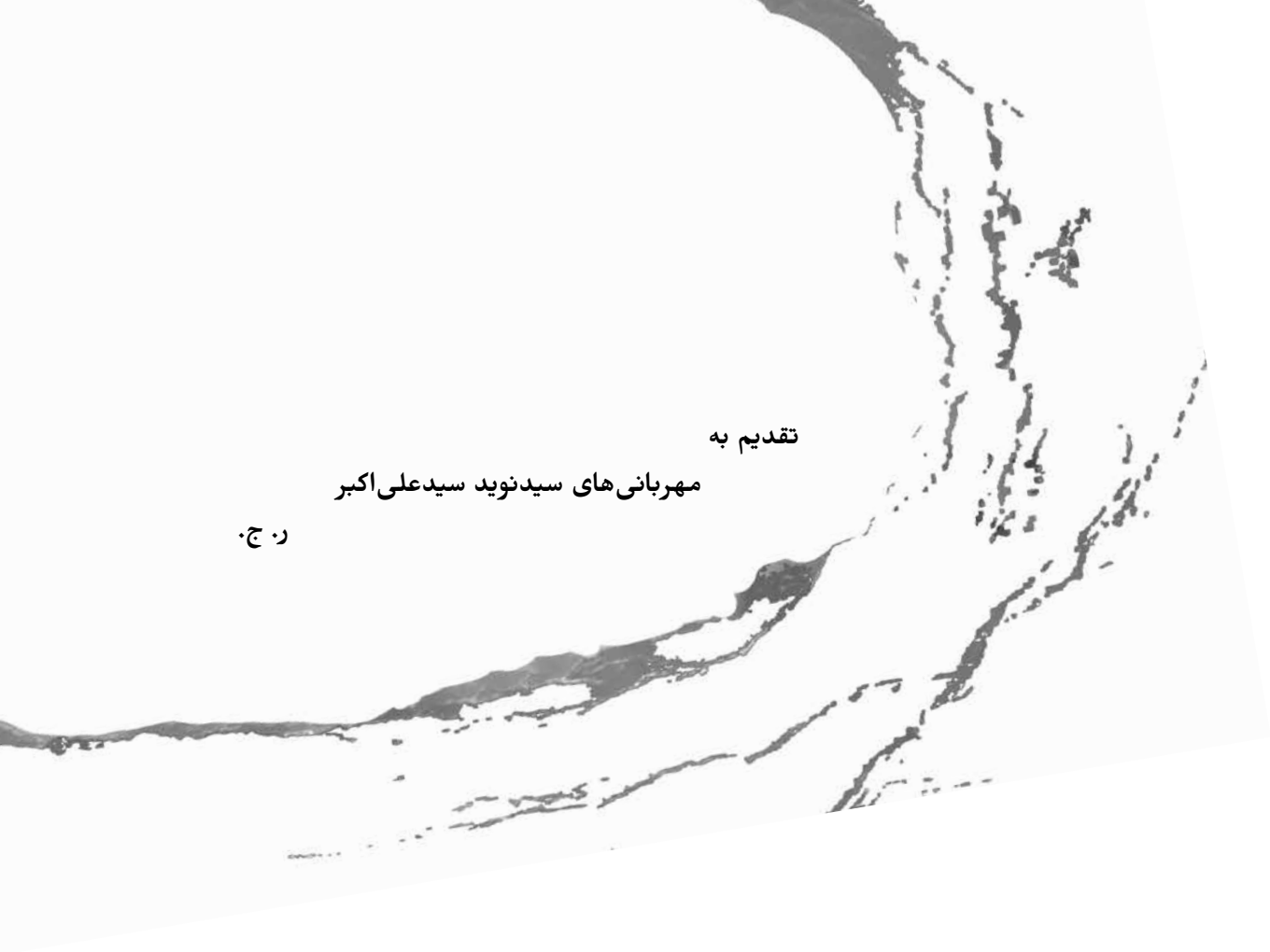


آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین،
خیابان شهدای ژاندارمری غربی، شماره ی ۱۱۱.
صندوق پستی: ۸۸۹۶۴۶۱۵ تلفن: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
صندوق پستی: ۶۶۴۶۰۰۹۹ تلفن: ۱۳۱۴۵۷۵۶
www.hoopaa.ir info@hoopaa.ir
www.qoqnoos.ir pub@qoqnoos.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشرهای هوپا و ققنوس محفوظ است.
استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



برای سارا جین
د. آ.



تقدیم به

مهربانی‌های سیدنوید سیدعلی‌اکبر

ز.ج.

بخش اول

پاییز

آن‌ها فکر کردند ما ناپدید شده‌ایم، و اشتباه می‌کردند. فکر کردند مرده‌ایم، و اشتباه می‌کردند. با هم تلوتلوخوران از اعماق تاریکی به دره‌ی روشنایی آمدیم. خورشید به ما می‌تابید. تمام دنیا از برف و یخ می‌درخشید. دست‌هایمان را گرفتیم جلوی نور و شگفت‌زده به هم خیره شدیم. به‌خاطر شعله‌ها سیاه‌سوخته شده بودیم. خون روی لب‌هایمان خشکیده بود و پوستمان ترک خورده و کبود شده بود. چشم‌هایمان از شادی می‌درخشید و می‌خندیدیم. همدیگر را بغل کردیم و راه افتادیم طرف استونی‌گیت^۱. همسایه‌هایمان آن پایین، زیر برف‌ها، دنبالمان می‌گشتند. پلیس توی رودخانه دنبالمان می‌گشت. اولش بچه‌ها ما را دیدند و دویدند طرفمان. صدای حیرت‌زده و شادمانشان در آسمان پیچید: «اون‌ها اینجان! هی، اون‌ها اینجان!»

دورمان حلقه زدند. جوری نگاهمان می‌کردند که انگار شبخیم یا

1. Stoneygate

موجوداتی از کابوسی عجیب و غریب. زمزمه کردند: «اون‌ها اینجان! نگاشون کن. حال و احوالشون رو ببین!»

بله، ما بودیم؛ بچه‌هایی که ناپدید شده و به شکلی جادویی به دنیا برگشته بودیم. ما یعنی جان آسکیو^۱ سیاه‌سوخته با گردنبندی از استخوان و بدن نقاشی‌شده؛ آلی کینن^۲، دختر یخی نه خوب نه بد با پوست‌نقره‌ای و ناخن‌دراز؛ جکس^۳، سگ وحشی، و من، یعنی کیت واتسون^۴ (کیت مخفف کریستوفر) با داستان‌های قدیمی توی کله‌ام و سنگ‌ریزه‌های نقش‌ونگاردار کف دستم.

با بچه‌هایی که پچ‌پچ می‌کردند و می‌خندیدند، رفتیم به طرف خانه‌هایمان. لبخند زدیم و لبخند زدیم. کی فکرش را می‌کرد با آن چیزهایی که سرمان آمده بود، هنوز بتوانیم آن‌طور خوش‌حال و شادمان کنار هم قدم بزنیم! انگار هیچ‌وقت آن لحظه‌ها نمی‌خواستند تمام شوند، فقط تاریکی بود و تاریکی. انگار خبری از روشنایی نبود. همه‌چیز با یک بازی شروع شد، بازی‌ای در پاییز. اولین باری که من بازی کردم؛ همان روزی بود که ساعت‌ها را عقب کشیدند.

یک

فضای خالی بین خانه‌ها و رودخانه در استونی‌گیت، علفزار بود. گودالی قدیمی آنجا بود. همان جایی که بازی آسکیو را بازی می‌کردیم؛ بازی‌ای به نام «مرگ». عادت داشتیم بعد از زنگ مدرسه کنار در بزرگ مدرسه جمع شویم. پچ‌پچ کنیم و یواش بخندیم. آن روز پنج دقیقه که گذشت، بایی کار^۱ بهمان گفت: «وقتشه!» و از میان علفزار بردمان به مخفیگاه آسکیو. مخفیگاه گودال غارمانند درازی بود در دل زمین، با درهای قدیمی که هم ورودی غار بودند، هم سقفش. سرایشی زمین و علف‌های بلند دوروبر گودال آن را از دید مدرسه و خانه‌های استونی‌گیت مخفی کرده بود. جکس، سگ وحشی، آنجا منتظرمان بود. جکس که شروع کرد به عوعوکردن، اسکیو یکی از درها را کنار زد. زل زد بهمان و صورت‌هایمان را دقیق نگاه کرد، بعد گفت برویم تو.

یکی‌یکی تلو تلو خوران از پله‌های کهنه و ویران رفتیم پایین. کنار دیواره‌ها

1. Bobby Carr

1. John Askew

3. Jax

2. Allie Keenan

4. Kit Watson

دولا شدیم. زیر پیمان خاک رس سفت بود. توی فرورفتگی دیوارها شمع می‌سوخت. یک گوشه پر از استخوان بود. اسکیو گفت تمامش استخوان آدم است که موقع کندن آنجا پیدا کرده. گودال سیاهی هم آنجا بود که زمستان تویش آتش روشن می‌کردند. دیواره‌های غار لایه‌ای از گِل خشک داشت. اسکیو تصویر همه‌ی ما، حیوان‌ها، سگ‌ها و گربه‌هایمان، جکس، سگ وحشی، هیولاها و دیوهای خیالی، دروازه‌های بهشت و ورودی‌های مکنده‌ی جهنم را روی دیوارها تراشیده بود. اسم همه‌مان را که ممکن بود آنجا بمیریم، روی دیوار نوشته بود. دوستم، الی کینن، آن طرف غار، روبه‌رویم نشسته بود. نگاه سردش می‌گفت: «اینجا خودت هستی و خودت.»

اسکیو شلوار جین سیاه، کتان‌های سیاه و بلوز سیاهی که وسطش با سفید نوشته شده بود «مگادث^۱» تنش بود. پارچ آبی را دور گرداند که بهش آب مخصوص می‌گفت و از چشمه‌ی ته معدن زغال‌سنگ قدیمی در دوردست‌های آن پایین پر کرده بود. آن وسط خم شد، چاقویش را از غلاف درآورد و با سنگی آن را تیز کرد. موهای سیاهش ریخته بود روی چشم‌هایش و نور شمع روی صورت رنگ‌پریده‌اش می‌لرزید.

یواش گفت: «اومدید به این محل قدیمی تا بازی مرگ رو بازی بکنید.» چاقو را آن وسط گذاشت روی شیشه‌ای مربع‌شکل. به همه‌مان نگاه کرد. لب‌هایمان را گاز گرفتیم و نفسمان را حبس کردیم. قلبمان گرومپ‌گرومپ می‌زد. گاه ناله‌ی کسی از ترس و گاه خنده‌ای خفه شنیده می‌شد.

یواش گفت: «نوبت کیه بمیره؟»

چاقو را چرخاند.

با هم گفتیم: «مرگ، مرگ، مرگ، مرگ...»

چاقو رو به بازیکنی ایستاد.

بازیکن باید دستش را دراز می‌کرد و دست اسکیو را می‌گرفت. اسکیو آوردش وسط و گفت: «امروز کسی می‌میره.»

بازیکن باید جلوی اسکیو زانو می‌زد، بعد چهاردست‌وپا می‌شد. باید آهسته و عمیق نفس می‌کشید. بعد تند و تندتر. باید سرش را بلند می‌کرد و زل می‌زد به چشم‌های اسکیو.

اسکیو چاقو را جلوی صورتش گرفت و گفت: «بی‌خیال زندگی می‌شی؟»

«بی‌خیالش می‌شم.»

«واقعاً می‌خوای بمیری؟»

«واقعاً می‌خوام بمیرم.»

اسکیو شانه‌اش را گرفت. آرام چیزی توی گوشش گفت. بعد با شست و انگشت اشاره چشم‌های بازیکن را بست و گفت: «این مرگه.»

بازیکن بی‌حرکت افتاد زمین؛ درحالی‌که بقیه‌مان دورش حلقه زده بودیم.

اسکیو گفت: «آروم بخواب!»

همگی گفتیم: «آروم بخواب!»

بعد اسکیو در را کنار زد و رفتیم بالا توی نور. اسکیو بعد از همه آمد. در

1. Megadeth

دور مُرده جمع شدیم. یواش گفتیم: «چه جوری بود؟ چه جوری بود؟» گذاشتیم اسکیو کنار رود چمباتمه بزند و با مُرده‌ای که وسطمان بود قدم‌زنان از علفزار گذشتیم.

را برگرداند سر جایش و مُرده را توی تاریکی تنها گذاشت. با هم روی علف‌های بلند کنار رود درخشان، زیر نور خورشید، دراز کشیدیم.

اسکیو غرق در اندوهش دور از ما چمباتمه زد.

منتظر بودیم کسی که مُرده بود، برگردد.

گاهی مُرده زود برمی‌گشت پیشمان. گاهی کلی طول می‌کشید، این جور مواقع پیچ‌پیچ و خنده‌هایمان ته می‌کشید. دلواپس به هم نگاه می‌کردیم و ناخن‌هایمان را می‌جویدیم. نگران‌ترها با گذشت زمان کوله‌ی مدرسه‌شان را برمی‌داشتند، با ترس‌ولرز به اسکیو نگاه می‌کردند، تنهایی یا دوتایی می‌رفتند طرف خانه‌شان. گاهی یواش می‌گفتیم که در را کنار بزنیم تا ببینیم دوستان آنجاست یا نه، اما اسکیو بی‌آنکه برگردد طرفمان یکهو داد می‌زد: «نه! مرگ زمان خودش رو داره. اگه الان بیدارش کنید، تا ابد کابوس مرگ باهاشه.»

برای همین، در سکوت و ترس منتظر می‌ماندیم. آخرش همه برمی‌گشتند. بالاخره انگشت‌های سفیدی را می‌دیدیم که به پایین در چنگ می‌زد. در عقب می‌رفت و بازیکن می‌خزید بیرون. توی روشنایی پلک می‌زد و خیره می‌شد بهمان. احمقانه لبخند می‌زد یا جوری بهت‌زده نگاه می‌کرد که انگار از رؤیایی عجیب و حیرت‌انگیز بیرون آمده. اسکیو تکان نخورد.

نیشخند زنان زیر لب گفت: «قیامت شد و زنده شدی، نه؟»



هوپا و ققنوس منتشر می‌کنند:

مجموعه آثار دیوید آلموند

نویسنده‌ی نام‌آشنای انگلیسی

و برنده‌ی جایزه‌ی هانس کریستن اندرسن ۲۰۱۰

نشر هوپا و انتشارات ققنوس با همکاری هم، برای اولین بار در ایران مجموعه‌ای از کتاب‌های دیوید آلموند را با رعایت کپی‌رایت به زبان فارسی منتشر خواهند کرد.

کتاب‌های منتشر شده و در دست‌انتشارِ دیوید آلموند:

- آتش‌خوارها
- اسکلیگ
- چشم بهشتی
- وحشی
- قلب پنهان
- اسم من مینا است
- بوته‌زار کیت
- جزیره
- تابستان زاغچه
- نغمه‌ای برای الاگری
- گل
- پسری که با پیراناها شنا کرد!